

# ۵

## پایانی برای پول

چه گوارا، هم در نظر، و هم در عمل، پول را خوار می‌شمرد. زندگی خصوصیش مظهر سرزنش بر آزمندی بود. بنظر می‌رسد که از بی‌پول بسربردن همانقدر رضایت می‌یافت که دیگران از خرج کردن پول. ریاضت کشیش او را به کمونیستی ابتدائی کشانیده بود که در آن پول شری بود نابایسته. از پول چنان منزجر بود که راهبی قرون وسطائی از ربا. از اوان جوانی کسانی را که مجال خود را صرف انباشتن ثروت می‌کردند، خوار می‌شمرد. و در نامه خداحافظیش به فیدل، با غرور نهفته، نوشت: «من هیچ دارائی مادی برای همسر و فرزندانم نگذاشته‌ام و از این بابت متأسف نیستم؛ خوشحالم که چنین است.» برای بسیاری از مردم قبول این وضع مایه سرافکنندگی است، و برای «چه» سرچشمه سربلندی بود. چند تن از سیاستمداران دیگر امریکای لاتین می‌توانند هنگام ترک خدمت چنین بگویند؟ و چند تن از آنان برای حکومتی چنان درست کار کرده‌اند که نیازی به نگرانی برای آینده همسر و چهار فرزند برجا گذاشته، نداشته باشند؟ «چه» تنها با آزمندی کسان مخالف نبود، بلکه با شرکتها و کشورهای آزمند نیز چنین بود. بر اصل وام خارجی کینه می‌ورزید و

می‌پنداشت که آنها باید هدیه باشند. این احساسات، نه تنها «چه» را دشمن قسم خورده سرمایه‌داری و بنگاه‌های آزاد اقتصادی ساخت، بلکه باعث شد که با بسیاری از کارهای بلوک شوروی، خاصه با وام بهره‌دار شوروی به کوبا نیز به مخالفت برخیزد. این را که در اکثر جامعه‌ها، کارگران ناگزیرند نیرو و مهارتشان را به خریدار بالاتری بفروشند، اهانت می‌شمرد. هرگز نتوانست بپذیرد که آز و زیاده‌طلبی، انگیزه آدمیان و کشورها باشد؛ ازین رو با روش بکار گرفتن برانگیزاننده‌های مادی برای افزایش تولید، و نیز با مقررات سخت قانون عرضه و تقاضا، مخالف بود. وی خواب مقیاس واحدی برای مزد را می‌دید که در آن همه یکسان مزد بگیرند؛ یا هرکس به اندازه نیازش درآمد داشته باشد، تا پول یکباره از میان برود. تقاضای همگان برای کالائی، یا مهارتی خاص، نباید سبب شود که بابت آن پول بیشتری پرداخته گردد تا بابت کالای دیگری که کمتر مورد پسند عامه است، اما از نظر اجتماعی مطلوبتر.

و چه مسخره است که این دشمن سرسخت پول پیش از اینکه وزیر صنایع شود برای اداره کردن بانک ملی کوبا برگزیده شده بود. اما انتخاب «حه» بر اساس استدلالی منحرف، منطقی بود: مصلح برای مبارزه با فحشا به فاحشه‌خانه می‌رود، نه به خانه زنی پرهیزکار. و برای مبارزه با سیستم پولی قدیمی، آدمی باید بدریاست بانک ملی برسد. باوجود این، علاقه خاص «چه» به صنعتی شدن کوبا احتمالاً ارتباطی با این تصمیم او داشته است. ناگزیر بود برای تأمین مالی طرح‌هایش برای کارخانه‌ها و مؤسسه‌های جدید، وام و اعتبار و

کمک مالی بگیرد. «چه» ناچار بود مانند انسان خوب مهوان<sup>۱</sup> نقاب مال اندوز شریر به چهره بزند تا بتواند چرخهای صنعت را در حرکت نگاه دارد. ممکن است با «مک هیث»<sup>۲</sup> در این اندیشه و مقایسه بوده باشد که «زدن بانک چه رابطه‌ای با گرداندن آن دارد؟»

پیش از اینکه «چه» متصدی شغل جدید بشود اطلاعات اقتصادی پیش از فردی مطلع و زیرک نبود. ازین رو با شتاب خود را در نظریه‌های بانکداری ورزیده ساخت. مقالات متعددی در امور مالی نوشت و با بهره‌گیری از منابع مارکسی و هگلی به رد نظریات علمای سرسخت و سنتی اقتصاد کمونیستی و سرمایه‌داری، که با سیستم پولی جهان همکاری یا از آن دفاع می‌کردند، پرداخت. اصول اخلاقی «چه» راهنمای نظریات اقتصادی بود و آنچه آموخته بود فقط جنبه نمایشی داشت. اگرچه اصول بانکداری را فراگرفت، اما می‌خواست امور مالی را تنها، به صورت اسلحه‌ای در ترویج مسلک خود بکار برد. برای اثبات مسلک، روشها می‌بایست بکار افتند. اما دلایل اختیار این روش، نه روشی دیگر، اخلاقی بود نه اقتصادی. نظر «چه» دربارهٔ انسانی سوسیالیست، هرگز از آنچه در مورد انقلاب، جنگ یا اقتصاد می‌اندیشید، جدا نبود. تلاش می‌کرد تا این موجود نو را پدید آورد و به بهره‌کشی انسان

۱. *Good Person of Setzuan* اشاره به نمایشنامه معروف برتولت برشت

(۱۸۹۸ تا ۱۹۵۶) است. م.

۲. اشاره به کاپیتان مک هیث Macheath قهرمان اثر معروف جان گری

John Gray (۱۶۸۵ تا ۱۷۳۲) است در نمایشنامه اوپرای گدایان *Beggar's Opera*

از انسان، پایان بخشد. همه چیز، از آن جمله اقتصاد، باید در خدمت زاده شدن آن آرمانها درآید. ابتکار و نوذ «چه» در اینجا نهفته است.

معتقد بود که هر دولت انقلابی سوسیالیستی، راه و روشهای بسیار زیادی از سرمایه داری به ارث برده است که با قصد انقلاب بیگانه است. این راه و روشها باید در دم از میان برده شود و گرنه شیوه جدید، رفیقان و تند روی (رادیکالیسم) آنان را به تباهی خواهد کشید. کافی نبود از دستگاه قدیمی، دولتی خوادان رفاه ساختن و صنایع را ملی کردن و توزیع ثروت را عادلانه تر ساختن. مارکسیسم و برنامه ریزی متمرکز، بیش از وسیده ای برای اداره با کفایت تر و عادلانه تر کشور است. جز در صورتی که دستگاه جدید بتواند روابط آدمیان را با یکدیگر و با جامعه شان تغییر دهد، همه تقلا و رنج و عذاب دلغیان در برابر حکومت سابق، به کشته ها، به از کار افتاده ها و به زبانهای حاصل از آن، نمی ارزید. وانگهی، اگر دستگاه جدید تنها نمونه اصلاح شده همان نوع بد قدیمی باشد، بی شک شورش دیگری روی خواهد داد.

برای اینکه معنی سوسیالیسم چیزی بیش از سطح زندگی بالاتر برای اکثریت استمار شده باشد، باید کیفیت زندگی بهتر شود. همراه با پیشرفت مادی باید برای زندگی معنائی فراهم آید. برتر از همه آنکه این معنا باید به کار بشر اطلاق شود. سوسیالیسم باید «آینده ای بسازد که در آن کار بزرگترین شرف انسان، و وظیفه اجتماعی، ولذت راستین آدمی، و عمل غائی آفرینش، بشمار

رود.» تا آنگاه که کار آدمی صرفاً کالائی برای خرید و فروخت باشد، آدمی نمی‌تواند در کارش بصورتی که در بالا آوردیم بنگرد و «کار وظیفه‌ای اندوه بخش و ضرورتی بی‌سعادت خواهد بود.» این بلای واقعی سرمایه‌داری است؛ آدمی را با آنچه باید سرچشمهٔ خشنودیش باشد، یعنی با نازیدن به کارش، بیگانه می‌سازد. سرمایه‌داری چون نازش به خوب انجام شدن کار را تبدیل به طلب پاداش نقدی در مقابل بازده می‌کند، عزت کارگر را تباه می‌سازد و او را به صورت بدل آزمندی از خود، درمی‌آورد که کار را فقط برای آنچه در اوقات فراغت بخرد، انجام می‌دهد؛ نه برای خودکار. وضع کارگر را نسبت به کار، و پاداش کارش، عوض کنید، آنگاه اقتصاد و جامعه و آدمی در جهت سوسیالیسم راستین تغییر خواهند کرد.

«چه» احساس می‌کرد که می‌بایست در همان اولین شور و شوق مباحثات انقلابی به این مسأله پرداخته شود. در این موضوع با کمونیستهای پیرو شیوهٔ قدیم بهم زد. آنان می‌خواستند که پیش از هر کار، اقتصادی سوسیالیستی پی افکنند؛ می‌گفتند وقتی که در این کار توفیق یافتند طرز تفکر راستین سوسیالیسم در کارگران پیدا خواهد شد. «چه» با این نظر مخالف بود. با وجود پنجاه سال سوسیالیسم در روسیهٔ شوروی، هنوز انگیزه‌ها و طرز تفکرهایی به شیوهٔ سرمایه‌داری در میان کارگران و مدیران بیش از اندازه بچشم می‌خورد. برای افزایش محصول، معتقد ساختن به آئین باید مقدم بر پاداش باشد. «ما تا کید می‌کنیم که برای افزایش تولید، بیدار کردن وجدان در دوره‌ای نسبتاً کوتاه، بیشتر از محرکهای مادی

اثر می‌کند.» بیدار کردن وجدان بدین معنی است که کارگران، با نهایت فشار وادار بکار شوند، اما نه با برانگیختن طمع آنان، یا جاه‌طلبیشان، یا ترسشان؛ بلکه با توسل به آرمانگرایی و اعتقاد به رهبری و اشتیاق به آینده‌ای بهتر برای همه جامعه و نیز برای خودشان. هر وقت دولت نیازهای آنان را برآورد، کارگران می‌توانند برای خیر عموم کار کنند، تا آنگاه که پول نیز چون برده‌داری، منسوخ شود.

«نظریه ارزش» «چه»، که مورد پشتیبانی فیدل نیز بود، پایه همه گفتگوهای اقتصادی بود. ارزش بر مبنای عرضه و تقاضا مشخص نمی‌شد، بها بر اساس ارزش اخلاقی و اجتماعی کالا یا خدمت، مشخص می‌شد نه بر پایه ارزش آن در بازار. از این رو ارزش کار در مناسبات انسانی مهمتر از ارزش آن در کاررایی اقتصادی بود. در نتیجه بانک دولتی می‌بایست بودجه شرکتها را بر اساس ارزش اجتماعی آنها تعیین کند — چنان که در شوروی معمول است — به انحصارات دولتی، که مدیریتشان صرفاً بر مبنای بازده اقتصادی بنا شده است، وام دهد. ارزش در نظر «چه» همان معنی اخلاقی قدیمی خود را داشت، نه معنی محدود اقتصادی را. انسان اقتصادی هیولائی است آفریده دستگاه سرمایه‌داری؛ آدمی موجودی است اجتماعی و سیاسی، همان که فیلسوفان یونان باستان تعریف کرده‌اند. دستگاه اقتصادی باید در خدمت ارزشهای انسانی درآید با خدمت به ارزشهای جامعه بشری. پول آن ارزش را ندارد

که جزئی از زندگی آدمی باشد.

این نظریه مدینه فاضله‌ای ارزش، حاکم بر تصمیمات «چه» در مقام ریاست بانک ملی بود. در نظرش نامنصفانه می‌نمود که میان شرکتی دولتی که آجگو می‌سازد و شرکت دولتی دیگری که کتاب درسی تولید می‌کند رقابت برانگیخت، تنها به این سبب که آجگو بهتر از کتاب درسی بفروش می‌رود. گسترش صنعت آجگوسازی از آن رو که سودآورتر است، اگر به معنی خرج کردن پول کمتر در نشر کتاب است، از نظر اجتماعی نسابطلوب می‌باشد. داوری در مورد ارزش نسبی دو محصول برای جامعه کوبا، وظیفه بانک ملی است، تا بر اساس ارزش اجتماعی محصول — نه سودی که عاید دولت کوبا می‌سازد — بودجه‌ای برای هر کار اختصاص دهد. و امها نیز باید بدون بهره باشد تا فشاری به مؤسسات وارد نسازد، چون ممکن است بر اثر فشار و در طلب سود، هدف اجتماعی آن تباه گردد. به همین قیاس کارگران هم نباید در سود مؤسسه شریک باشند، چون این کار موجب پیدائی طبقه‌ای از کارگران ممتاز می‌شود که درآمدی بیش از کارگرانی دارند که در راه مصلحت عمومی در مؤسساتی ناسودبخش کار می‌کنند. بهبود وضع همگان پاداش کار و زحمت است. بانک ملی باید با روشهای خود رقابت و انگیزه‌های ناروا را، که همزادان آزمندی هستند، دلسرد سازد. تصمیمات آن باید تنها ارزش راستین، یعنی خدمت رفیقانه به انقلاب، را بیاموزد.

این اعتقادات «چه» را به‌گزینش راه‌حلهای مشکلی در برنامه.

ریزی مرکزی کشانید. واضح است که برنامه ریزی محلی بیشتر موجب احساس شرکت مردم در کارها می‌شود، ولی از سوی دیگر به رقابت میان نواحی محلی می‌انجامید. برنامه ریزی مرکزی طرح برنامه‌ای را میسر می‌ساخت که برای همه کشور مفید بود؛ و نیز تکنولوژی و روشهای بهتری را در کار وارد می‌کرد. «چه» در یکی از سخنرانیهایش که در دفاع از نظارت مرکزی ایراد می‌کرد، رقابت سرمایه‌داری را «مبارزه وحوش» نامید و رقابت محلی سوسیالیستی را که هدفش حداکثر سوددهی است، «مبارزه وحوش در قفس». در نظریه اقتصادی، «چه» هیچ‌گاه از اصالت عمل پیروی نمی‌کرد؛ بلکه تعصب داشت. در طلب برآوردن خواسته‌های معنوی آدمیان بود؛ و نیازهای مادی را عرضی می‌دانست. حتی در موضوعی کاملاً اجتماعی چون کار داوطلبانه، «چه» خواستار چیزی بیش از نفس کار بود. می‌گفت: «کار داوطلبانه تنها عملی برای افزودن تولید نیست بلکه سرچشمه آموزش سوسیالیسم به توده‌هاست.»

پس «چه» و مکتب اقتصادیش خواهان برنامه ریزی مرکزی بود که در آن همه سود عاید دولت شود تا به مصرف توزیع در سطح تمام اقتصاد و جامعه برسد. کشاورزی نیز با همان راه و روش صنعت، باید اداره شود: کشتزارهای بسیار بزرگ دولتی باید همه کارگران را در مقابل مزد به کار دائم گمارند و سود باید از طریق تعاونی به جمع بازگردد. هدف اصلی باید صنعتی شدن باشد، یعنی تنها روش رهائی کوبا از بازار جهانی، که در آن قدرتهای



توسعه یافته مواد خام را به بهای اندک می‌خرند و کالای ساخته شده را به قیمت گزاف می‌فروشند. از سوی دیگر صنعتی شدن، تنها درمان بیکاری است، که چون طاعون بر کشورهای توسعه نیافته می‌تازد. اصلاحات کشاورزی نیز ضروری است، تا کشوری توسعه نیافته را از اقتصاد تک محصولی به خودبسندگی بکشاند، حتی اگر این عمل موجب از میان رفتن محصول اصلی شود که ارز خارجی را تأمین می‌کرد. آزادی اقتصادی پایه و اساس آزادی سیاسی است. غرضی که در پس این برنامه نهفته است باید با آگاهی انقلابی برآورده شود. «ساختمان سوسیالیسم تنها کار نیست؛ ساختمان سوسیالیسم تنها آگاهی هم نیست؛ بلکه کار است و آگاهی: توسعه و افزایش کالای مادی از طریق کار و گسترش آگاهی.» اما توسعه و گسترش آگاهی انقلابی باید مقدم بر توسعه و افزایش تولید شمرده شود. به عنوان مثال: هرچند رقابت در کشورهای سرمایه‌داری یا سوسیالیستی برای ترغیب همچشمی و تفاوتهای مادی مذموم می‌نماید، ولی وقتی که رفیقان حقیقی را جدیتر بکار واسی دارد پسندیده است. رقابت شمشیری دو دم است. «رقابت نمی‌تواند چون بازی با توپ باشد که طرف بازنده پرتقال به سوی داور پرتاب کند. رقابت باید برادروار باشد. چرا؟ برای اینکه هرکسی بکوشد تا تولید را افزایش دهد. رقابت سلاحی است برای افزایش تولید. تنها همین نیست، بلکه افزاری است برای ژرفابخشیدن به آگاهی توده‌ها؛ و این دو همواره باید با هم باشند.» این وجه تمایز در مورد کار داوطلبانه—که نوعی آموزش است—نیز صادق می‌باشد،

آموزشی که در آن کار، از صورت آزاردهنده در جهان سرمایه‌داری خارج می‌شود و به صورت وظیفه‌ای لذت‌بخش و اجتماعی درمی‌آید. ایجاد انسانی نو برترین هدف همه تلاشهای اجتماعی است.

حقیقت حیرت‌انگیز دربارهٔ کوبای نو این است که آرمان «چه» در آن جاسهٔ عمل پوشیده است. دشمنان انقلاب کوبا هرچه می‌خواهند بگویند، کار داوطلبانه هنوز هم در کوبا به‌بهترین وجه صورت می‌پذیرد، حتی اگر دلایل کارکردن همان دلایل «چه» نباشد. امکان دارد کسی که داوطلبانه کار می‌کند به این دلیل باشد که دیگران داوطلب شده‌اند، یا به سبب ترس از سرزنش رفیقان، یا به سبب آنکه در کوبا کار دیگری نیست که ایام فراغت را با آن بتوان پر کرد. اما در هر حال شور و آگاهی انقلابی در آن بی‌تأثیر نیست. وقتی ساکنان هاوانا در فصل درو کردن نیشکر، داوطلبانه روی به مزارع می‌آورند، احساسشان این است که دین خود را به انقلاب ادا می‌کنند. امکان دارد که بد کار کنند، تنبل باشند یا کارشان سودمند نباشد، اما به هر حال برای جامعهٔ خود کار می‌کنند. آنان ثابت می‌کنند که حق با «چه» بوده است. می‌توان به مردم عادی آنقدر هشیاری و آگاهی انقلابی داد که کار برایشان مفهومی داشته باشد. وقتی کارگر «تنها برای تأمین معاش کار نمی‌کند، بلکه برای ساختن چیزی کار می‌کند که می‌بیند و احساس می‌کند که ازان خود اوست» در واقع گامی به سوی آرمان «چه» برمی‌برد.

«چه» با همهٔ تکیه‌ای که بر تمرکز برنامه‌ریزی می‌کرد،

کاملاً جزمی و خشک نبود. نمی‌خواست دولتی قدرتمند بسازد، بلکه می‌خواست ملتی خوشبخت و سوسیالیست پدید آورد. در حقیقت کسانی را که سنتی و با ضوابطی از پیش ساخته فکر می‌کردند، رسوا می‌کرد. «وظیفهٔ آفریدن جامعه‌ای سوسیالیستی در کوبا ایجاب می‌کرد که از فکر کردن ماشینی، چون از طاعون، بگریزیم؛ تفکر ماشینی تنها به‌روشهای باسماه‌ای می‌انجامید.» مارکسیسم مکتبی جدلی (دیالکتیک) و فرایندی برای تغییر بود. فرقه‌گرایی (سکتاریسم) در مارکسیسم نوعی بیماری و تن‌ندادن به تجربه بود. به‌نظر «چه» فرد انقلابی همواره باید انسان باقی بماند. «انسان بودن» در نظر «چه» نقطهٔ مقابل ضعیف بودن بود، یا بهتر از بیشتر مردم نبودن. به‌معنی کارکردن برای بهترین تلاش بود، نه برای کمترین تلاش. بالاتر از همه، بدین معنی بود که آدمی احساساتش را آلودرگسترش دهد که اگر «درگوشه‌ای از جهان کسی را بکشند، وی دلتنگ شود؛ و اگر درگوشهٔ دیگری پرچم آزادی برافرازند، وی شادمان گردد.» در نظر «چه» واژه‌های «آدمی» و «انقلابی» یکسان بود. و این، آگاهی انقلابی بود.

شکی نیست که تضادی در نحوهٔ تفکر اقتصادی «چه» وجود داشت. در پس همهٔ تأکیدش بر نظارت مرکزی رگه‌ای از هرج و مرج متکی بر مدینهٔ فاضله، و کمونیسم ابتدائی، نهفته بود. در گردهمایی کارگری، «چه» سخنرانش را با نقل قول از شاعری آغاز کرد که شکوه کرده بود از اینکه هیچ کس تاکنون نتوانسته است «در آهنگ خورشید کاوش کند» یا «خوشهٔ ذرتی را با عشق و لطف

بچیند.» آنگاه «چه» توضیح داد که دیگر کوبانیان اینگونه برداشتها را پس پشت نهاده‌اند و با علاقه «به بازگشت به طبیعت، و تبدیل کارهای دلگزای روزمره به سرگرمیهای دارای معنی»، رفتاری نو آفریده‌اند. اگر این شاعر به کوبا بازگردد، خواهد دید که «چگونه آدمی، پس از گذشتن از مراحل پی‌درپی از خود بیگانه‌سازی سرمایه‌داری، و پس از آنکه جانوری بارکش انگاشته شد و به‌زیر یوغ استثمارگران درآمد، اکنون راه خود را به‌سوی سرخوشی و شادمانی گشوده است. در کوبای امروز کار معنائی تازه یافته است و با لذتی تازه صورت می‌پذیرد.» چه‌گوارا با تأکید به سخنش ادامه داد و گفت که درو کردن نیشکر آیتی است از «عشق و لطف»، و رمز بردگی آدمی، نه در نیازش به کار، بلکه در محروم بودنش از ابزار تولید، نهفته است. اما چون آدمی دیگر بار مالک ابزار تولید شد، احساس لذت بردن از کار را بازیافت؛ احساس کرد که در گردش کار جامعه صاحب اهمیت است.

شاد شد که دید یکی از دنده‌های این چرخ است، دنده‌ای که مرشد خاص خود را دارد و وجودش برای جریان تولید، اگر واجب نباشد لازم است، دنده‌ای آگاه، دنده‌ای که محرکی خاص خود دارد و آگاهانه می‌کوشد که سخت‌تر و سخت‌تر بکوشد تا یکی از مقدمات ساختمان سوسیالیسم (۱) به انجامی نیک رساند... و به قدر کفایت کالای مصرفی برای همه جمعیت تولید کند.

طنز را بنگر که سخنان «چه» در اینجا کمابیش به‌اصول اخلاقی پیوریتنها<sup>۱</sup> می‌ماند که قوه محرک اقتصاد امریکای شمالی

بودند. پیوریتنها همواره می‌گفتند که کار وظیفه‌ای اجتماعی است و باید با لذت و شغف صورت پذیرد. همان‌گونه که در سرودنامهٔ هربرت آمده است:

پروندگان را مردی که اتفاقی را بر طبق قوانین قومی دهد به آن اتفاق و این عمل زیبایی می‌بخشد.

قوانین جامعهٔ چه‌گوارا قوانین جامعهٔ قرن هفدهم نبود، اما روشهای ترغیب کسان به انجام شادمانهٔ کارهای سخت و حتی پست، با آن روشها تفاوت چندانی نداشت.

«چه» در رسالهٔ مشهورش به‌نام آدمی و جامعه‌گرایی در کوبا فلسفهٔ اقتصادی خویش را خلاصه کرد. رساله را با انکار این ادعا آغاز کرد که حکومت کوبا در صدد از میان بردن «فرد» است: کوبا می‌خواهد فرد تازه‌ای بیافریند، از آن‌گونه که در روشنائی روزهای جنگ قهرمانانهٔ «سیثرا مائسترا» درخشید و نیز از آن‌گونه که خود را در دوران «بحران موشکی» و در «توفان فلورا» در راه میهن فدا کرد تا به ملت خدمت کند. مسألهٔ تداوم بخشیدن به روح خدمتگزاری بود که تنها در زمان بحران و بدبختی آشکار می‌شود. این احساس بستگی دارد به ارتباط کامل میان مردم و رهبرانشان. «اغلب، ابتکار از سوی فیدل، یا فرماندهی عالی انقلاب است که برای مردم توضیح داده می‌شود و آنان سپس آن را از آن خود می‌سازند. گاه‌به‌گاه تجربه‌هایی محلی به وسیلهٔ حزب و دولت انجام

می‌گیرد و تعمیم داده می‌شود. این ارتباطها هنوز آنچنان که باید نبود و این توضیحی است برای اشتباهاتی که در فهم مطلب می‌شد؛ اما وضع رو به بهبود بود.

بدیهی است بنظر رسد که چنین دستگاه دولتی، به معنی منقاد ساختن فرد باشد. اما در نظر چه گوارا فردگرایی غربی مفهومی جز حکومت سرمایه‌داری ندارد. برای او را کف‌برترین فردگرایی غرب بود. «این فردگرایی، مسابقه‌گرگه‌است با یکدیگر. هر کس که پیشی می‌گیرد همین کار را می‌کند، منتها به بهای شکست دیگران.» در سوسیالیسم (جامعه‌گرایی) فرد موجودی آزمند نیست، بلکه تنها محصولی است که آخرین صیقل را نخورده است؛ جامعه سوسیالیستی موظف است عیب‌هایی را که زاده قیود فرد است ریشه کن کند و فرد نیز باید به بازآموزی خود پردازد. باید دو اعتقاد همزاد سرمایه‌داری را از یاد ببرد: یکی اینکه فرد از دیگران جداست، و دیگر آنکه قانون عرضه و تقاضا مدیر و مدار رابطه‌هاست. بسیاری از کشورهای توسعه نیافته‌ای که از چنگال امپریالیسم خود را رهانیده‌اند چون توفیق نیافته‌اند که از مفروضات سرمایه‌داری خویش را آزاد سازند هنوز در حکم بهره‌های بازی آن هستند. برای ساختن هشیاری انقلابی، آدمی نو باید ساخت با قاعده و اساس مادی جدیدی از ملت.

ازین رو، جامعه نوین انقلابی باید مدرسه‌ای عظیم باشد. به هر صورت امکان این هست که سرمایه‌داری متوسل به زور شود؛ ولی سرمایه‌داری نیز مردمش را با معنی دستگاه خود بار آورده

است. دولت کویا ناچار بود با شدت در راه آموزش مسلکی مردمش بکوشد، چون آنان می‌بایست اشتباه‌های سرمایه‌داری را مرتکب نشوند. در این صورت است که آدمی نو، آغاز سر برآوردن می‌کند. تصویر این انسان، صیقل نشده است، و هرگز نیز صیقل نخواهد شد، چون پایه‌های گسترش صورتهای اقتصادی نو پیش می‌رود. دیگر پنهانی به‌سوی آرزوهای مبهم فردی حرکت نمی‌کند، همراه با توده‌ها به‌دنبال رهبران حزبی خود به‌سوی هدفهای جامعه جدید در حرکت است. پشتیبان بنیانها و ایثارهای انقلابی است، اما خود آنها نیز گامهائی زودگذر به‌سوی جهان نو هستند. هدف نهائی انقلاب رها ساختن آدمی از بیگانگی با جامعه خویش است و او به‌غلط آن را فردگرایی می‌نامد. «برخلاف معیاری که به‌ظاهر در سوسیالیسم برای آدمی در نظر گرفته می‌شود وی در حقیقت کاملتر می‌گردد.»

بنابراین «چه» این مسأله را که «فرد چگونه می‌تواند با جامعه خود مقابله کند» نادیده می‌گرفت، زیرا آن را مسأله‌ای بی‌ربط می‌دانست. با افلاطون در این قول هم‌عقیده بود که تحقق وجود هر فرد در جامعه اشتراکی او میسر است. پس صدای هر فرد باید در دستگاه جامعه شنیده شود نه بر ضد آن. همه تمایلهای تفرقه‌افکن که رفیقان را به‌رفیقان تبدیل می‌کند — کار برای پول، و رقابت ناروا — باید از میان برود. کار باید وظیفه‌ای اجتماعی باشد، و مجال آن را نیز بدهد که با پرداختن به‌موضوعهای دیگر، جامعه را غنی ساخت. «ماشین تنها خط اول جبهه است که وظایف در آنجا

انجام می‌پذیرد.» کسی که ناچار نباشد برای تأمین غذا، لباس و مسکن خانواده‌اش کار کند آزاد شده است، و درسی یابد که می‌تواند کارش را در خدمت تمامی جامعه بگذارد. «چه» اذعان می‌کند که کار در دولتی سوسیالیستی هنوز باید تا حدی اجباری باشد، اما آن اجباری که فیدل «جبر اخلاقی» می‌خواند. و این اجبار به مجرد گسترش آگاهی اجتماعی کنار خواهد رفت.

«چه» عقیده داشت که هنر بخوبی می‌تواند تفاوت میان جامعه‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم را بنمایاند. در جامعه سرمایه‌داری هنرمند به دولت حمله می‌کند. «نگرانی بی‌معنی و سرگرمیهای مبتذل، راحت‌ترین دریچه‌های اطمینان بر نآسودگی آدمیان است.»

اما انقلاب راستین، همه تجربه‌های هنری را در خود دارد. می‌پذیریم که «هیچ هنرمندی نیست که هم دارای توانائی راستین هنری باشد و هم دارای توانائی انقلابی.» اما انقلاب هنوز جوان بود تجربه می‌توانست هنرمندان و آدمیانی نو بیابد. چه گوارا رئالیسم سوسیالیستی (واقع‌گرائی اجتماعی) قرن نوزدهم را، که امامزاده هنری رسمی روسیه شوروی و چین شده بود، حقیر می‌شمرد. آن نیز ارتجاعی بود — درست مانند هنر منحنی قرن بیستم غرب — و کنش رئالیسم (واقع‌گرائی) مرده بود. تجربه‌های جسورانه و بی‌درپی، هنری نو پدید خواهد آورد در خور انسان نو قرن بیستم. انسان نو از رهبران چریکی انقلاب کوبا، خاصه از فداکاری آنان الهام خواهد گرفت. احساس عشق راستین راهنمای آنان خواهد بود که در راه آن حتی زندگی خانوادگی خود را بچیزی نگرفتند.



«جز در انقلاب زندگی وجود ندارد.» مردم باید در راه رسیدن به بین‌الملل راستین زحمتکششان، رهبران خود را سرمشقی سازند و با اشتیاق بکوشند تا به رفیقان استثمار شده خود در سراسر جهان یاری دهند. رهبران باید خلق را برای رسیدن به این مقصد آموزش دهند. «ما در رأس مردمی هستیم که آنها خود رأس امریکاهستند.» «چه» برای اینکه مردم کوبا را برانگیزد، مهمترین سخنرانی خود را با پندنامه‌ای، به‌مانند شیپوری که خلق را به سوی هدف و عقیده‌ای، بخواند پایان رسانید:

ما سوسیالیستها (جامعه‌گرایان) آزادتریم چون خواستهایمان بهتر برآورده می‌شود؛ خواستهایمان بهتر برآورده می‌شود چون آزادتریم...  
فداکاری ما از سرآگاهی است؛ بهای آزادی است که در کار ساختن آنیم... ما انسان قرن بیست و یکم را خواهیم ساخت، یعنی خودمان را.

یاد کردن از اولین امیدها و قصه‌های «چه» دیگر بس است. بیشتر آنها به نا کامی انجامید. حتی در کوبا نیز مدینه فاضله چنان که انگاشته می‌شد در دسترس نبود. «چه» مقاله‌ای در اکتبر ۱۹۶۴ نوشت و در آن اشتباههای دولت کوبا را در کشاورزی و صنعت، تجزیه و تحلیل کرد. وی، که در انتقاد از خود استاد بود، لغزشهای خود و کشورش را چنان کوبنده و صریح به‌باد انتقاد گرفت که از عهده کمتر دشمنی برمی‌آمد. در گذشته، اقتصاد تک‌محصولی را مایهٔ هلاکت کشورهای توسعه‌نیافته دانسته و تنوع در محصولات کشاورزی را وسیلهٔ اشتغال کامل در روستاها، و خودبستگی کشور خوانده بود. این خطمشی که از جنبهٔ نظری صحیح می‌نمود، در عمل شکست

خورد. یکباره به تنوع بیش از حد پرداخته شد. و نتیجه آن کاهش کلی بود در محصول کشاورزی. کوبا ناگزیر به نقش اصلی خود، که تولید کننده عمده شکر بود، بازگشت؛ به پایه اصلی اقتصادش. دیگر «چه» تصدیق کرد که طلسمی که شکر را با وابستگی کوبا به امپریالیسم، و با فقر در مناطق روستائی بهم می پیوست، طلسمی بیش نبود. حقیقت امر این بود که کوبا می بایست شکر تولید کند، ولی در مقابل آن پول بیشتری دریافت کند. آنچه شر بود شکر نبود، تراز بازرگانی بود.

در صنعتی کردن فوری و سریع کوبا نیز اشتباههای مشابهی روی داده بود. «چه» درباره درک دقیق تکنولوژی و شرایط اقتصادی لازم برای ایجاد صنایع جدید، به شکست اعتراف کرد. در این مورد نیز بیکاری و آرمسان خودبسندگی ملی، سبب شد که کوبائیان با شتاب، تعداد بیش از اندازه ای کارخانه برپا کنند. حاصل آنکه کوبائیان کالاهای مصرفی پستی ساختند که با معیار جهانی بسیارگران بود. حتی مسأله پرداخت قیمت کالاهای مصرفی وارداتی نیز دردی را درمان نکرد، چون بهای وارد کردن مواد خام نیز کمایش به همان میزان بالا بود. دولت جدید کوبا ناگزیر با اندوه فراوان و به قیمتی بسیارگران تفاوت ژرف میان اسل و عمل را دریافت. «چه» اشتباههای خود را، و ریشه آنها را پذیرفت: «طبیعی است که چون مستی جوان ناآزموده رهبری سیر شتابزده توسعه را، در برابر نیروهای اقتصادی و نظامی به اصطلاح جهان غرب برعهده گیرند، اشتباههایی روی می دهد.»

اصرار مفرط در نیاز به صنعتی شدن و تصمیم به تولید کالاهای مصرفی در داخل کشور به جای وارد کردن آنها، اشتباههائی بود که سرزدن آنها از طرف کوبا قابل درک بود. هرچه بود، در دوران باتیستا ایالات متحد امریکا تمامی شکر کوبا را می خرید و تقریباً همه کالاهای مورد نیاز این کشور را تأمین می کرد. حال ایالات متحد دشمن کوبا خوانده می شد، و سیاست گذشته آن را «چه» تکفیر می کرد. محاصره اقتصادی جزیره از سوی امریکای شمالی، که عملاً سیل کالاهای وارداتی غرب را به باریک آبی بدل کرده بود، موجب شد کوبا وابسته به ساخته های بلوک شرق شود که می بایست از هزاران کیلومتر راه تأمین گردد، و این دلیل قانع کننده ای برای رد کردن تلاش در تولید کالای داخلی، نبود. منطق مشکلات تجاری گذشته و حال، درست مانند مسلک انقلابی کوبا، این کشور را وادار کرد که دست به تولید داخلی بزند.

«چه» به خطاهای نظری در برنامه ریزی اقتصادی نیز اعتراف کرد. این خطاها از دوگونه متضاد بودند. یکی رشته خطاهائی بود زاده پیروی از برنامه های بلندپروازانه پنج ساله شوروی، با مراحل خشک تصمیم گیری و معیارهای تولیدی بیرون از امکان آن. دیگری رشته خطاهائی بود زاده تصمیمات ناگهانی، که در دم آخر گرفته می شد تا همه چیز سریعتر از آنچه ممکن بود بحرکت درآید. عواملی دیگر این خطاها را تشدید کرد، مانند: کمبود لوازم یدکی ماشینهای که اصل آنها از ایالات متحد وارد شده بود؛ ارسال نامرتب ماشینهای جدید، که کشورهای دوست در بلوک شرق

می فرستادند؛ مهاجرت بیش از حد مدیران و تکنیسینهای طبقه متوسط از کشور؛ نبودن اطلاعات آماری و نظر خبرگان؛ اولویت دادن به سلب مالکیت و توزیع مجدد ثروت در طول برنامه پنج ساله اول. «چه» به عوامل دیگری نیز انگشت می نهد:

ناگزیر بودیم کارخانه های خود را، کشاورزی خود را و حمل و نقل خود را حفظ کنیم... بی آنکه اعتبار، حشره کش، مواد خام، لوازم بدکی، تکنیسین و سازمان داشته باشیم. در این دوره کوبانیانی که دیگر از حمایت دستگاه برخوردار نبودند، با پشتیبانی ایالات متحده، توطئه می کردند، به خرابکاری در کارخانه ها می پرداختند و به تجاوز دست می زدند. تهدید دائمی ایالات متحده به تهاجم، مارا ناگزیر می ساخت که دو یا سه بار در سال اعلام بسیج عمومی کنیم، و این سبب فلج شدن کشور می شد...

همه اشتباههای برنامه ریزی زاده تصمیمهای ما نبود، بهری از آن را به اعمال امپریالیسم مدیونیم که مارا به جراتی «در عمل داداشت که بسیار بیش از نهایت توانائی حزب بود. با همه اشتباهها، به پیشرفتھائی دست یافتیم سخت قابل ملاحظه ...

اگر نظریه های اقتصادی چه گوارا مسؤول عمده آنچه در اقتصاد کوبا نادرست بود شناخته شوند، همچنین موجب اصلی آنچه در آن درست بود نیز، هستند. همانطور که «چه» با اصرار می گفت، آزمون موفقیت تنها در نتایج عملی نهفته نیست، معیار نهائی اعمال دولت این است که مورد پشتیبانی مردم هست یا نیست. با این معیار «جامعه بزرگ» لیندن جانسون بدتر از برنامه شش سال اول انقلاب کوبا کار کرده است؛ مردم کوبا حامی دولت و برنامه های آن باقی ماندند، در حالی که مردم امریکای شمالی چنین نکردند. شاید فیدل کاسترو بزرگترین بسیج کننده امیدها بوده است که